

حمله به مدرسه نقشه تصاحب تنگه هر مز بود



میکائیل فرزند دوم خانواده میدروفی بوده و در کلاس سوم درس می خواند. مادرش از لحظه پرکشیده پسرش اینطور می گوید: «ساعت ۱۱ و ۳ دقیقه از مدرسه با من تماس گرفتند تا برای آوردن مراجعه کنیم. سریع به راننده سرویس زنگ زد. ۱۱ و ۱۵ دقیقه قبل از رسیدن سرویس مدرسه موشک به مدرسه اصابت کرد. خانه های ما لرزید. نفهمیدم چطور خودم را به مدرسه رساندم و دیدم که چه بلایی سر ما آمده است. اجازه ندادند من برای پیدا کردن پیکر پسرم جلو بروم. از طرفی نگران پسرم دیگرم هم بودم. به راننده سرویس میکائیل سپردم تا اگر خبری از او شد به من زنگ بزند. شتابان رفته دنبال پسر اولم در مدرسه دیگر. دختر راننده سرویس مدرسه به بیمارستان رفت و از همه پیکرها عکس گرفت. همانجا تعدادی از پیکرها را شناسایی و به خانواده ها اطلاع داد. به من هم زنگ زد و گفت پیکر میکائیل سالم است. کیف مدرسه اش هم روی دوشش بود. گویا آوار روی پاره تنم ریخته و خفه شده است. اما بیشتر دانش آموزان پیکرهای تنگه نگه شده بود. بمبر برای این فرشته های معصوم» مادر در ادامه می گوید: «این همه شهید دادیم و نباید اجازه دهیم با ایران این کار را کنند. خدا امریکا و اسرائیل را لعنت کند. از مسئولان و سربازان وطن می خواهیم تا انتقام هربر و فرزندان را بگیرند و اجازه ندهند خون این عزیزان پایمال شود. آرام و قرار نداریم تا نابودی این دو رژیم کودک کش را ببینیم. آن وقت دیگر داغدار نیستیم. برخی می گویند زیر این مدرسه لاینچر موشک بوده. همه این ها دروغ است. این حمله فقط برای کشتن فرزندان بیگناه بوده است. اینجا نیک تنگه هر مز است و دشمن با شهادت این فرزندان می خواست نقشه خود برای تصرف تنگه هر مز را نهایی کند. اما کور خوانده است. این سند جنایت آمریکاست که در تاریخ جهان نوشته شده است.»

میکائیل و قصه آخرین عکسش

پای صحبت های مادر شهید مدرسه میناب که تصویر پسرش جهانی شده

گروه محله | با افتخار از اسامش تعریف می کرد و می گفت: «من همنام فرشته ها هستم. هر کسی آرزویی داره بگه من به فرشته ها بگم تا بر آورده کنن!» میکائیل نه فقط همنام فرشته ها که خود فرشته بود. پسر ۱۰ساله شیرین زبان و با نمک مینابی که همراه همکلاسی ها و معلماتش پرکشید و آوازه مظلومیت ششان در دنیا پیچید. اما در میان صدها تصویری که از شهدای مدرسه میناب منتشر شده، عکس شهید میکائیل میدروفی روایت دیگری از مصمصیت شان را منعکس کرده و یک جهان برای این عکس گریسته است. به همین بهانه شکبیا دریکوند مادر این دانش آموز مهمان تلفنی تلویزیون همشهری شده است. در ادامه بخش هایی از صحبت های او را مرور می کنیم.

شام بهشتی
به گفته مادر میکائیل، پسرش در آن شب آخر، نشانه های زیادی برای آمادگی این شهادتش داشت. خودش می گوید: «آن شب، سر سفره شام، وقتی چند قاشق غذا خورد یک دفعه گفت: مامان چقدر غذات مزه بهشت می ده!» تعجب کردم. تا آن شب از این حرف ها نمی زد. این هم یک نشانه بود. همان شب آخر، قبل از خواب، ساعت ۱۲ بامداد، با مکتاها یک سنگر درست کرد و به برادرش گفت بیا بازی جنگی کنیم. من ایران هستم و تو آمریکا. بعد از کلی تفنگ بازی کردن گفت دیدی ایران برنده شد! باور کنید من به حرف های پسرم یقین دارم و می دانم که ایران پیروز این جنگ نابرابر می شود. یادم هست در جنگ ۱۲ روزه پسرم مدام می گفت جانم فدای ایران. آخر هم جانش را فدای ایران کرد.»

ماما من از عکس خداحافظی بگیر
یک کار بر ژاپنی با انتشار تصویر خداحافظی میکائیل نوشته بود: عینکی که بند دارد تا گم نشود. یک بطری آب با تصویر جوجه تیغی. یک دانش آموز کلاس سوم، که بدون شک با عشق زیادی بزرگ شده است، هنگام ترک خانه برای مادرش دست تکان می دهد، درست قبل از اینکه زندگی کوتاهش توسط یک کمپین بمباران به رهبری ترامپ و نتانیاهو پایان یابد. این عکسی است که هر بار در چند روز گذشته می بینم، قلبم را می شکند. مادر ماجرای این عکس را اینطور توضیح می دهد: «همان روز شنبه وقتی می خواست به مدرسه بروم، جلو در به من گفت: مامان برو گوشیتو بیار از من به عکس بگیر. بعد دستش را اینطوری بالا برد و انگار که می دانست ایسن خداحافظی آخرش هست. شاید فکر کنید چون یک مادر داغدار هستم اینگونه صحبت می کنم اما باور کنید رفتارهای میکائیل در روزهای آخر تغییر کرده بود.»



از همان روزهای اول جنگ که خبر آمد، محل اقامت نتانیاهو مورد اصابت موشک قرار گرفت تا به امروز، همه دست به دعا هستند تا شاید خبر سر به نیست شدن نخست وزیر رژیم صهیونیستی، تبدیل به واقعیت شود.

سخن بگویند. حالا بعد از چند روز نتانیاهو، یک ویدئو در یک قهوه فروشی از خود منتشر کرده است که این ویدئو نیز، باز احتمال استفاده از هوش مصنوعی و احتمال مرگش را بر رنگ کرده است.

چشم در چشم موشک

گزارش میدانی همشهری از حال و هوای کسبه حوالی خیابان کارگر جنوبی که سرمایه و زندگی شان در موشکباران مورد حمله قرار گرفت

گروه گزارش | بعد از ظهر سه شنبه، چهارمین روز از جنگ رمضان، جنگنده بالای سراسر ساختمان سیمانی و قدیمی فرماندهی نظامی) ستاد ژاندرمری قدیم) ابتدای خیابان کارگر جنوبی در میدان انقلاب می چرخد. حوالی ساعت ۱۵:۳۰:۴۰ یا شلیک موشک، ساختمان خاطره انگیز ژاندرمری مورد حمله قرار می گیرد. ساختمان با قدمت تقریبی ۸۰ ساله و معماری ساده که دقایقی قبل از آن حمله با کاربری نظامی و انتظامی استوار بود. حالا ۱۰ روز گذشته و علی رغم تخریب های ناشی از موج انفجار بنای ستاد که ساختمان های اطراف را از ریخت انداخت، کسبه و شهروندان به کار و بار خود مشغولند.



حال و روز دیگر ساختمان ها در مجاورت ستاد ژاندرمری، بهتر از ساختمان تجاری و مغازه های پایینش نیست. جای پنجره های اغلب آن ساختمان ها، حفره های خالی و بدون قاب و شیشه دیده می شود که میان تعدادی از آنها چراغی روشن است. مردی میان سال، دستمال عرق چین به سرش بسته و آرام آرام، خرده شیشه های اطراف یکی از حفره پنجره محل کسبش را جمع می کند. در حفره های پنجره های دیگر، کسانکی مشغول جابه جایی کمدهای اداری اند. آنجا دارالترجمه است و نگار، منشی آن دارالترجمه می گوید: «شب همان بعد از ظهر که ژاندرمری را موشک زدند، رئیس مان خودش را رسانده بود به محل. می گفت، ماشین هایی که این حوالی توقف داشتند یا در حال عبور بودند انگار از دستگاه اوراق فرار کرده و بعضی هایشان که نزدیک تر به ستاد بودند مثل یک تکه پلاستیک می سوختند.» فهرست ترجمه های آماده تحویل قبل از نوروز ۱۴۰۵ را نگاه می اندازد؛ ۲ مورد بیشتر نیست. شانه هایش آویخته می شود؛ مثل امدادگران و آتش نشانانی که غروب دوازدهم اسفند از زیر آوار سنگ و سیمان ساختمان ستاد فرماندهی، اجساد را بیرون کشیدند. کسبه و شهروندان سعی دارند به روال عادی زندگی در همسایگی با تاریخی آوار شده بازگردند؛ شاید سخت و شاید کند اما آنها در تلاشند.

ایران هیجوت آغازگر هیچ جنگی نبوده است
بهرام ابراهیمی، بازیگر: من از جنگ بیزارم؛ اما باید دید چه کسی جنگ را آغاز می کند. ایران هیجوت آغازگر هیچ جنگی نبوده است. وقتی به کشوری حمله می شود، دیگر اسم آن جنگ نیست؛ بلکه دفاع از خود است. دشمن سال هاست اقداماتی مانند ترور دانشمندان ایرانی یا فشارهای مختلف علیه کشور ما انجام شده است.

سر پل تجریش

درستش هم همین است که این وقت سال، سر پل تجریش جای سوزن انداختن نباشد. هر سال هر چه به روزهای پایانی سال می رسمیم و ترافیک ماشین ها وحشتناک تر می شود، از هر جایی که می شود، بیخیال ماشین می شوم و ادامه مسیر را با خط یازده طی می کنم. اما تجربه ثابت کرده که از چند روز مانده به آخر سال، دیگر حتی پیاده رفتن هم جوابگو نیست و نیاز به بالی برای پرواز، به شدت احساس می شود. سال هاست که روزهای پایانی اسفندماه، یک سمت خیابان شهرداری که به میدان تجریش می رود، ماشین ها از چهار طرف توی هم گره گسور می خورند و صدای بوق و هیاهو به آسمان می رود و لاین دیگر خیابان هم که از میدان تجریش به میدان قدس می رسد را پلیس بخاطر ترافیک آدم های بندد. آدم هایی که چند روز مانده به سال نو، دست زن و می گیرند و می آیند تجریش برای خرید عید و دستفروش هایی که بساط سبزه و سمنو و ماهی و لباس و کیف و کفش شان تا وسط خیابان کشیده و پهن می شود. حالا هم یک هفته ای به سال نو مانده و تجریش مثل همیشه شلوغ و پر رفت و آمد است. دیشب هم، مثل تمام این شب ها، باز میدان تجریش بودم. همه آمده بودند. خانوادگی، با زن و بچه و اهل و عیال. آدم هایی که چند روز مانده به سال نو، دست زن و بچه را گرفته بودند و آمده بودند تجریش، اما نه برای خرید عید. این بار آدم ها فرق داشتند. قصد و نیت شان هم، بیشتر محلی ها و اهالی شمیران آمده بودند؛ باز هم روزهای پایانی اسفند ماه است. یک سمت خیابان شهرداری که به میدان تجریش می رود، ماشین ها از چهار طرف توی هم گره گور خورده اند و صدای الله اکبر و خانم های رهبرشان به آسمان می رود و سمت دیگر خیابان هم که از میدان تجریش به میدان قدس می رسد را پلیس بخاطر ترافیک آدم های بندد. آدم هایی که به فکر خرید سبزه و سمنو و لباس عید نیستند. هر کسی را که می بینی، با دست چیش، میله پرچم را روی دوشش گرفته، و با مشت دست راستش، شعار می دهد. درستش هم همین است که این وقت سال و در بحبوحه جنگ، سر پل تجریش جای سوزن انداختن نباشد. این شب ها، اهالی شمیران هم پا به پای تمام ایران، پای کار آمده اند. برای محله شان. برای شهر شان. برای کشور شان. برای ایران.

نوشته مریم محمدی
برگرفته از کانال بانوی فرهنگ

چندی بعد برای رد این فرضیه، یک ویدئوی از نتانیاهو منتشر شد که در آن یکی از دستان نخست وزیر رژیم صهیونیستی ۶ انگشت داشت، همین نشانه کافی بود تا بسیاری بر ساخت این ویدئو با استفاده از هوش مصنوعی

زندگی پس از آن بعد از ظهر جنگی

گزارش میدانی همشهری از حال و هوای کسبه حوالی خیابان کارگر جنوبی که سرمایه و زندگی شان در موشکباران مورد حمله قرار گرفت

گروه گزارش | بعد از ظهر سه شنبه، چهارمین روز از جنگ رمضان، جنگنده بالای سراسر ساختمان سیمانی و قدیمی فرماندهی نظامی) ستاد ژاندرمری قدیم) ابتدای خیابان کارگر جنوبی در میدان انقلاب می چرخد. حوالی ساعت ۱۵:۳۰:۴۰ یا شلیک موشک، ساختمان خاطره انگیز ژاندرمری مورد حمله قرار می گیرد. ساختمان با قدمت تقریبی ۸۰ ساله و معماری ساده که دقایقی قبل از آن حمله با کاربری نظامی و انتظامی استوار بود. حالا ۱۰ روز گذشته و علی رغم تخریب های ناشی از موج انفجار بنای ستاد که ساختمان های اطراف را از ریخت انداخت، کسبه و شهروندان به کار و بار خود مشغولند.



حال و روز دیگر ساختمان ها در مجاورت ستاد ژاندرمری، بهتر از ساختمان تجاری و مغازه های پایینش نیست. جای پنجره های اغلب آن ساختمان ها، حفره های خالی و بدون قاب و شیشه دیده می شود که میان تعدادی از آنها چراغی روشن است. مردی میان سال، دستمال عرق چین به سرش بسته و آرام آرام، خرده شیشه های اطراف یکی از حفره پنجره محل کسبش را جمع می کند. در حفره های پنجره های دیگر، کسانکی مشغول جابه جایی کمدهای اداری اند. آنجا دارالترجمه است و نگار، منشی آن دارالترجمه می گوید: «شب همان بعد از ظهر که ژاندرمری را موشک زدند، رئیس مان خودش را رسانده بود به محل. می گفت، ماشین هایی که این حوالی توقف داشتند یا در حال عبور بودند انگار از دستگاه اوراق فرار کرده و بعضی هایشان که نزدیک تر به ستاد بودند مثل یک تکه پلاستیک می سوختند.» فهرست ترجمه های آماده تحویل قبل از نوروز ۱۴۰۵ را نگاه می اندازد؛ ۲ مورد بیشتر نیست. شانه هایش آویخته می شود؛ مثل امدادگران و آتش نشانانی که غروب دوازدهم اسفند از زیر آوار سنگ و سیمان ساختمان ستاد فرماندهی، اجساد را بیرون کشیدند. کسبه و شهروندان سعی دارند به روال عادی زندگی در همسایگی با تاریخی آوار شده بازگردند؛ شاید سخت و شاید کند اما آنها در تلاشند.